

دوفصلنامه ادبیات حماسی، دانشگاه لرستان

سال اول، شماره‌ی دوم، پائیز و زمستان ۱۳۹۳

## اسطوره‌پردازی در کویر دکتر علی شریعتی

محمد آهی\*

دکتری دانشگاه بوعلی سینا همدان

محمد علیجانی

دانشجوی دکتری دانشگاه بوعلی سینا همدان

حسین احمدی

دانشجوی دکتری دانشگاه بوعلی سینا همدان

### چکیده

دکتر علی شریعتی یکی از بزرگترین روشنفکران دینی در تاریخ معاصر ایران است که آراء و اندیشه‌هایش جذابیت و تأثیر عظیمی برای قشر روشنفکر و جوان ایران داشته است. گرایش به آثار شریعتی علاوه بر عالمانه و زمان‌شناسانه بودن محتوای آنها، متأثر از ویژگی‌های ادبی و قلم افسونگر اوست. یکی از پر جلوه‌ترین و هنرمندانه‌ترین تمهیدات هنری و ادبی شریعتی، اسطوره‌پردازی و بازتولید و بازآفرینی اساطیر است. به نظر می‌رسد که او با استفاده از شیوه‌ای هنرمندانه و خلاقانه و با شناخت علمی و دقیق از اسطوره‌های اقوام گوناگون و آگاهی نسبت به کارکردها و قابلیت‌های مختلف اساطیر برای پرورش بعد ادبی و توسع بار معنایی آثار ادبی، شخصیت‌ها و روایات دینی و غیردینی ملل مختلف را برای بیان مفهوم کهن‌الگویی «بازگشت به خویشتن» در کنار هم قرار می‌دهد؛ مضمونی که مسلط‌ترین اندیشه در کل کویریات دکتر شریعتی است. در بعضی جاها او اساطیر یونانی و برخی شخصیت‌های قصص اسلامی و دیگر فرهنگ‌ها را در کنار هم قرار می‌دهد و برای بیان مفهوم مورد نظرش به شکلی خاص به کار می‌گیرد. این نوع کاربرد از بهترین شکل‌های اسطوره‌پردازی یعنی اسطوره‌پردازی مبتنی بر ترکیب و انطباق اساطیری است. نگارنده در این جستار عواملی را که بسترساز ظهور اسطوره در کویر شده‌اند، بررسی کرده و سپس شیوه‌های او برای اسطوره‌پردازی و اسطوره‌آفرینی خلاقانه و هنرمندانه را مورد مذاقه و تحلیل قرار داده است. روش تحقیق این جستار توصیفی-تحلیلی است و چون محور اساطیر انعکاس یافته در کویر مفهوم کهن‌الگویی بازگشت است، نگارنده در نگاه به اسطوره بیشتر به نظر میرچا الیاده توجه داشته است.

**کلیدواژه‌ها:** کویر، اسطوره، کهن‌الگو، شریعتی، بازگشت.



## مقدمه

دکتر علی شریعتی یکی از بزرگترین روشنفکران دوران معاصر ایران است که اندیشه‌ها و تأملات نابش تأثیری عمیق بر ذهن و روان اقشار گوناگونی از مردم ایران گذاشت. او متفکری آگاه و دردشناس بود که با دانش فراوان و تجربیاتی که از رهگذر آشنایی با تمدن‌های شرق و غرب پیدا کرده بود آثاری کم‌بديل در حوزه علوم اجتماعی و دین‌شناسی پدید آورد که تا سال‌ها به عنوان الگو و راهنمای فکر و عمل متفکران و خصوصاً نسل جوان ایرانی قرار گرفت. او توانست با بیان جذاب و قلم جادویی‌اش در ذهن و دل بسیاری از آحاد مردم نفوذ کند به طوری که بازار بسیاری از نواندیشان و روشنفکران دینی معاصر مانند بازرگان و دیگران را کساد کرد. چنانکه شهید بهشتی درباره برتری او از نظر تأثیرگذاری و جذابیت گفتارش نسبت به دیگر سخنرانان حسینیه ارشاد، از این عبارت استفاده می‌کند: «شریعتی سفره بود و باقی مخلفات.» (شریعت رضوی، ۱۳۷۵: ۱۴۹) علت این امر را می‌توان علاوه بر تأملات عمیق و موشکافانه او در حوزه مسائل و مشکلات فکری جامعه ایران، در ویژگی‌های سحرآمیز و جذاب ادبی آثار او دانست. علاوه بر غنای فکری که لازمه یک هنر والاست او بسیاری از آثار بزرگ ادبیات جهان را خوانده بود و با بسیاری از نظریه‌های هنری و ادبی مدرن جهان آشنا بود و اوایل هم در رشته ادبیات تحصیل می‌کرد. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اگرچه آثار شریعتی در وهله اول به قصد آفرینش ادبی و هنری آفریده نشده‌اند و بنا به تعریف نظریه‌پردازان ادبی در حوزه ادبیات جا نمی‌گیرند؛ اما این وجه و سویه از آثار او چنان غنی و قوی است که اهمیت و جذابیت آنها را دو چندان کرده است و چشم‌پوشی از آنها معقول نیست؛ بنابراین، تحلیل ویژگی‌های ادبی آثار دکتر شریعتی نیازمند تحقیقی گسترده است.

بهترین آثار شریعتی که قابلیت اسطوره‌پردازی در خود را داشته‌اند کویریات او هستند. چون درد دل‌ها و منویات قلبی او را به نمایش می‌گذارند و آفرینش آنها بیشتر شکلی ناخودآگاهانه داشته و محصول حالات بی‌خودی او بوده است. چنانکه خود او می‌گوید: «کلمات در آن «پاره‌های بودن آدمی» می‌شوند و لاجرم

بی‌آداب و ترتیب «انتقال» و بی‌قید و بند «مخاطب»؛ که حرف زدن است و نه گفتن ... . این کتاب به تعبیر سارتر «شعرها» و به معنی فارسی کلمه «غزل‌ها» و «نفثه‌المصدورهای» یک سینه مجروح و «بث‌الشکوی‌های» یک «روح کویر» است، و این کویر، هم «جهان» من است و هم «تاریخ من» و هم «میهن من» و هم «دل من»، «خویشتن غریب من»، «زیستن بایر و آشناک من» و بالاخره، «داستان من» است. (شریعتی، بی‌تا: ۲۹-۳۰) در این حالات، درون و ناخودآگاه آدمی می‌تواند آزادانه و فارغ از قید و بندهای گوناگون جولان کند و درونی‌ترین خواست‌ها و آرزوهای پنهان شده و سرکوب گشته فردی و اجتماعی را از رهگذر نمادهای اسطوره‌ای بازتاب دهد. اسطوره‌پردازی در آثار شریعتی شکلی خاص و متنوع دارد که فهم نموده‌های آن وابسته به آگاهی از علل و عوامل حضور اسطوره در آثار او دارد. نگارنده بر آن است که نشان دهد، چه عواملی باعث حضور اسطوره در کویریات دکتر شریعتی شده‌اند و او از چه شیوه‌هایی برای انعکاس اسطوره در آثار خود بهره برده است. در ابتدا لازم است توضیحاتی درباره‌ی تعریف اسطوره و نگاه نگارنده به آن ارائه شود.

### تعریف اسطوره

یکی از مشکلات اصلی حوزه‌ی مطالعات اسطوره‌شناسی نبودن تعریفی دقیق و جامع و مانع از اسطوره است. وقتی از آگوستین قدیس در کتاب *اعترافات* درباره‌ی مفهوم زمان سؤال می‌پرسند با درماندگی می‌گویند: خیلی خوب! می‌دانم چیست. مشروط بر آنکه کسی از من نپرسد؛ اما اگر از من بپرسند و توضیح بخواهند، از پاسخ دادن به آن عاجزم. (روتون، ۱۳۷۸: ۳) حالتی که در هنگام ارائه‌ی تعریفی دقیق از اسطوره به انسان دست می‌دهد هم همینگونه است به این معنا که کسی که با اساطیر سر و کار دارد اغلب می‌تواند مصادیق اسطوره را نشان دهد اما هنگامی که از او تعریفی جامع و مانع از اسطوره را می‌خواهند که همه‌ی شروط لازم و کافی را در خود داشته باشد، درمی‌ماند. یک علتش این است که اسطوره به خودی خود هویت مستقلی ندارد و جدا از موضوعات و مفاهیم مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی،



روانشناسی، تاریخ، مناسک و دین، ادبیات و... مطرح نمی‌شود. (سگال، ۱۳۸۹: ۱۵-۱۴) در هریک از این حوزه‌ها سال‌هاست که محققان بنام و برجسته‌ای تحقیقات عمیق و درازدامنی را انجام داده و متناسب با شاخه علمی خود تعاریف گوناگونی از اسطوره ارائه داده‌اند. اغلب هم در بین محققان یک حوزه توافق جامعی بر سر یک تعریف وجود ندارد.

مالینوفسکی اسطوره‌های کهن را بازتابی از ساختارهای اجتماعی قوم و قبیله می‌داند. (رک. باستید، ۱۳۹۱: ۲۱) فرانکفورتی‌هایی مثل آدورنو و هورکهایمر نیز همچون ارنست کاسیرر اسطوره را با ایدئولوژی یکی دانستند و آن را ابزار دست نهادهای ایدئولوژیک برای بهره‌کشی از آحاد جامعه معرفی کردند. بارت هم همین نظر را داشت با این تفاوت که روش شناخت اسطوره را نه محتوای آن که ساختار آن می‌دانست و معتقد بود که اسطوره امری ازلی نیست. به نظر او «می‌توان اسطوره‌های باستانی را به یاد آورد. اما اسطوره‌های جاوید وجود ندارند؛ زیرا این تاریخ انسانی است که واقعیت‌ها را به صورت یک گفتار درمی‌آورد. تاریخ و فقط تاریخ انسانی است که قانونمندی زبان اسطوره را تأمین می‌کند... اسطوره گفتاری است برگزیده تاریخ. اسطوره نمی‌تواند برخاسته از طبیعت چیزها باشد.» (بارت، ۱۳۷۳: ۳۱) این در حالی است که روانکاوانی همچون یونگ و فروید اسطوره را امری ازلی می‌دانند و از نظر آنان ساختار ذهنی انسان قابلیت ساختن نمادها و تصاویر نمادین اسطوره‌ای و کهن‌نمونه‌ای را دارد که خاستگاه آنها ناخودآگاه آدمی است. برخی خلق آن را امری فردی و بعضی آن را جمعی می‌دانند. بعضی مانند تایلور و فریزر معتقدند که اسطوره متعلق به زمانهای بسیار کهن است و برخی مانند بارت و کاسیرر ذهن انسان مدرن را نیز اسطوره‌پرداز می‌دانند. به هر حال این بحث درازدامن است.

اگرچه نظریه‌پردازان حوزه اسطوره در تعاریف‌شان از اسطوره، اختلافاتی با هم دارند؛ اما هریک از آنها ویژگی‌هایی را برای اسطوره برمی‌شمرد که به صورت تداخلی در تعاریف دیگری هم کمابیش هست بعضی در ناخودآگاهانه بودن اسطوره با هم اشتراک نظر دارند بعضی در باستانی بودن بعضی در پیشامنتقی و

یا ضد منطقی بودن بعضی در تعریف ساختاری و بعضی در تعریف محتوایی و ... . بنابراین ما در تعیین مصادیق اسطوره اغلب مشکلی نداریم اما وقتی از ما تعریفی جامع و مانع بخواهند به مشکل می‌خوریم. هدف نگارنده از این بحث این است که نشان دهد که در این جستار تعریف خاصی که تمام و کمال همهٔ اساطیر را در بر بگیرد در نظر نداشته است؛ چون اسطوره‌هایی هم که شریعتی در کویر به کار برده اغلب در یک تعریف خاص نمی‌گنجد و شامل اساطیری از سراسر عالم می‌شوند با مفاهیم گوناگون و خاستگاه‌های متفاوت از ادوار کهن تا عصر کنونی.

با این حال به نظر نگارنده بهترین تعریف اسطوره تعریف الیاده است که می‌گوید اسطوره نقل کننده سرگذشتی مینوی است؛ راوی واقعه‌ای که در زمان آغازینه‌ها و در زمان بدایت همه چیز رخ داده است. (الیاده، ۱۳۶۲: ۱۴) این تعریف متناسب با موضوع این جستار هم هست چون الیاده محوری‌ترین اسطوره را اسطوره خاستگاهی آفرینش و بازگشت به زمان آغازین می‌داند و در این آثار شریعتی هم اصلی‌ترین کهن‌الگو، کهن‌الگوی بازگشت جاودانه است. در یک تعریف ساده و نه چندان دقیق هم می‌توان گفت اسطوره داستانی است که می‌تواند بازگوکنندهٔ یک باور باشد. حالا چه راست چه دروغ، اگر از سوی طرفدارانش سرسختانه حمایت شود به منزلهٔ اسطوره تلقی می‌شود. (سگال، ۱۳۸۹: ۲۳) اسطوره را داستان و افسانه‌های دروغ فرض کردن از انصاف به دور است در اینجا منظور از اسطوره بیشتر شخصیت‌هایی است که وجود عینی و تاریخی داشته‌اند؛ اما تخیل هنرمند به آنها بال و پر داده و وجهی خاص اسطوره به آنها بخشیده است یا اینکه بهتر بگوییم معتقدان و باورمندان به اسطوره نگاهی پر عظمت و با ابهت به آنها داشته‌اند. (رک. خاوری، سیدخسرو و ژاله کهنمویی‌پور، ۱۳۸۹: ۴۲) این شخصیت‌ها مانند شخصیت‌های اسطوره‌ای ادوار کهن نیستند که حقیقت خارجی و واقعی نداشته باشند یا نمود بیرونی و خارجی‌شان کمرنگ باشد. بسیاری از اسطوره‌های کهن به دلیل ترس یا نداشتن اطلاع از حوادث و تحولات عالم طبیعت بوجود آمده‌اند در حالی که شخصیت‌ها و حوادث اسطوره‌ای که شریعتی خلق یا بازتاب داده اغلب عینیت و شهرت تاریخی کامل دارند یا بخش



زیادی از سرگذشت آنها از طریق مستندات تاریخی به دست ما رسیده است. بسیاری از آنها هم اسطوره‌های زمان معاصر ما هستند. البته باید گفت که صرف بال و پر داده شدن به یک شخصیت او را به اسطوره تبدیل نمی‌کند؛ بلکه این شخصیت باید خاستگاهش ناخودآگاه جمعی هنرمند باشد و ساختار و مقتضیات جامعه و ناخودآگاه جمعی توده او را به عنوان اسطوره بپذیرد؛ به عبارتی، تأثیرش در ناخودآگاه جمعی جامعه مشهود باشد. از این رو در باب وجه اسطوره‌ای حوادث و شخصیت‌های بزرگی که تاریخی بودنشان انکارناپذیر است می‌توان گفت که اینها فراتاریخ‌اند؛ چون فراتاریخ آنچه اتفاق نیفتاده ثبت نمی‌کند، بلکه آنچه را مردم در زمان‌های گوناگون گفته یا باور داشته‌اند که اتفاق افتاده، ثبت می‌کند. (روتون، ۱۳۸۷: ۱۵).

### اسطوره و ادبیات

اسطوره و ادبیات ویژگی‌های اشتراکی زیادی با هم دارند. «بارزترین شکل آن به کارگیری اسطوره در آثار ادبی بوده است» (سگال، ۱۳۸۹: ۱۳۷) به این معنی که اسطوره‌ها به شکل تشبیهات، تلمیحات و استعاره‌های اسطوره‌ای در جای جای آثار ادبی به کار می‌روند. شکل دیگر، به کارگیری روایت‌های اسطوره‌ای است و کسانی همچون نورتروپ فرای، کمبل، راگن و... خاستگاه ژانرهای ادبی را روایت اسطوره‌ای قهرمان می‌دانند که در دوره‌های گوناگون به اشکال مختلفی خود را می‌نمایند. فرای معتقد است که نه تنها یک ژانر از ادبیات بلکه تمام ژانرهای ادبی از اسطوره بویژه اسطوره زندگی یک قهرمان اشتقاق یافته‌اند. (سگال، ۱۳۸۹: ۱۴۱) علاوه بر این هنرمند می‌تواند با اصلاح اسطوره معروفی وانمود کند که آن را درست بیان می‌کند و یا با تمرین خلاقیت در کشف راه‌های جدید نگارش درباره اسطوره‌ای کهن اصالت خود را به نمایش بگذارد. (روتون، ۱۳۸۷: ۶۱) یکی دیگر از وجوه اشتراکی اسطوره و ادبیات مسأله انتقال متنی و بینامتنی است یعنی ارتباطی که هر متن با متن‌های پیشینش دارد که ژرار ژنت در کتاب الواح بازنوشتنی به آن اشاره کرده است. (کهنمویی‌پور، ۱۳۸۴: ۱۸۶) غالباً هم عظمت یک

اثر ادبی بیش از آنکه از اصالت نویسنده آن ناشی شود، از درون‌مایه‌ها و تصاویری ناشی می‌شود که این اثر به طور مشترک با متون دیگر دارد. (مکاریک، ۱۳۸۸: ۴۰۳) به طور کلی می‌توان گفت که «ادبیات در افسانه‌هایی که اسطوره در اختیارش می‌گذارد از یک سو مضمون‌هایی می‌یابد که می‌تواند آنها را به دلخواه تغییر دهد و حتی از اسطوره‌ای به اسطوره‌ی دیگر بپیوندد و از سوی دیگر به نمونه‌ها و شخصیت‌هایی که برایش حکم کهن‌الگو یا الگوی نخستین را دارد، همچون الگوی خدایان و قهرمانان دست یابد.» (همانجا) از بهترین روش‌هایی که نویسندگان می‌توانند اسطوره را در آثار خود به کار گیرند بازتولید و بازآفرینی اسطوره‌های کهن است و اگر این بازتولید و بازآفرینی به صورت تلفیق چند اسطوره از یک فرهنگ یا فرهنگ‌های گوناگون به وسیله ایجاد تعامل هنرمندانه بین آنها باشد، اصالت و زیبایی کار هنرمند را بیش از پیش ارتقا می‌بخشد.

### شریعتی و اسطوره

دکتر علی شریعتی یکی از روشنفکران دینی بزرگ تاریخ معاصر ایران است که غنا و عمق آثارش و قدرت تأثیرگذاری‌شان خود گواهی بر این مدعاست؛ آثار وی دلالت بر وسعت دانش و آگاهی و نبوغ او دارد. یکی از اصلی‌ترین علل نفوذ اندیشه‌ها و آثار دکتر شریعتی در بین مردم ایران ادبیت این آثار است؛ چنانکه با خواندن هر سطری از آثار او، غلیان و جوشش احساس و عاطفه و تالو هنر و زیبایی به وضوح نمایان است. در بین آثار او کوپریات بیش از همه نمود هنری‌شان پررنگ است چون در این آثار جریان امواج احساس و تخیل به اوج خود می‌رسد و شیوه‌ی گفتار و پرداخت کلام از روش علمی دیگر آثار فاصله می‌گیرد. یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌هایی که وجوه هنری آثارش را ارتقا بخشیده و باعث جذابیت بیش از پیش آنها شده، به کارگیری هنرمندانه اسطوره در آثارش بوده است. به کارگیری اسطوره در یک اثر باعث پویایی و وسعت معنایی آن می‌شود و آن را به عالم بیکران و قدسی‌ای متصل می‌گرداند. در اینجا برخی از



اسطوره‌ها و شیوه‌های هنرمندانه بهره‌گیری از آنها بررسی و به عواملی که بسترساز حضور اسطوره در این آثار شده‌اند، اشاره خواهد شد.

### عوامل بسترساز حضور اسطوره در کویر

اولین عاملی که حضور اسطوره در این آثار را تسهیل بخشیده زبان و سبک بیان اوست. در زبان شریعتی بسامد صفات عالی مانند بزرگ، بی‌همتا، مقدس، بهترین، بزرگترین، زیباترین، شکوهمندترین، پست‌ترین و... خیلی زیاد است و این صفات اغلب زمانی به کار برده می‌شوند که صحبت از مفاهیمی کلان و شخصیت‌های تاریخی و اسطوره‌ای است که چهره‌ای مذهبی یا ضد مذهبی دارند و مورد تعظیم یا تحقیر بیش از حد واقع شده‌اند. اسطوره با مفاهیم و شخصیت‌های کلان و خارق‌العاده‌ای سر و کار دارد که یا بزرگ هستند یا بزرگ جلوه داده می‌شوند. علاوه بر این در سبک کلام او جملات اغلب بر مفاهیمی قطعی دلالت دارند و با تأکید بیان می‌شوند و بسیاری از امور را بدون هیچ شائبه‌ی تردید مطلق و بی‌چون و چرا نشان می‌دهند. چنین سبکی هم، برای توصیف قهرمانان و شخصیت‌های اسطوره‌ای به کار گرفته می‌شود که واجد هر صفتی در اوج خود هستند و در شدت بزرگی یا اوج حقارت‌شان تردیدی نمی‌توان کرد. «این که در من فرا می‌رسد به عظمت همه این هستی است، چه می‌گوییم؟ به عظمت ابدیت است. به عظمت مطلق است. و به هراس بیکرانگی! سنگینی آفرینش را دارد و جلال خدا را و «بودن» من، این قفس تنگ و ناتوان، گنجایش آن را ندارد.» (شریعتی، بی‌تا: ۵۴) درباره استادش لویی ماسینیون می‌گوید: «وی مجموعه‌ای از درخشانترین ویژگی‌های یک مرد، در سیمای یک انسان و در وجود یک عالم بود... برق سپیدموهای کوتاهش جلای سپیده‌دمی خدایی داشت که به او شکوه و قداستی خارق‌العاده می‌بخشید.» (همان، ۷۹) درباره استادش گنون می‌گوید: «و گنون یک روح عصیانگر اروپا از بند مدنیت پول و کار و زور بود و به شرق گریخت و چه هجرت بزرگ و عمیقی.» (همان، ۱۰۱) البته منظور این نیست که این افراد





اسطوره‌اند؛ منظور نشان دادن این نکته است که ذهن شریعتی چقدر قدرت بزرگ‌نمایی و مطلق‌نگری دارد.

تمام این ویژگی‌ها به دلیل نگاه ایده‌آل‌گرا و مذهبی اوست و نگاه ایده‌آل‌گرا خصوصاً ایده‌آل‌گرای مذهبی ایدئولوژیک چون به اتوپیا و ناکجاآبادی اعتقاد دارد که در آنجا همه چیز در نهایت پاکی و نیکی است و با اتصال به دین و مذهب و الگوگیری از شخصیت‌های دینی می‌توان به آن رسید، شخصیت‌های محبوب و ایدئولوژی مطلوبش را چنان جلوه می‌دهد که در نهایت پاکی و قداست هستند و هیچ عیب و نقصی را در آنها راه نیست. این نگاه دینی ایدئولوژیک با اسطوره‌اندیشی همسانی‌ها و هم‌پوشانی‌های زیادی دارد. الیاده اسطوره‌ها را با توجه به تجربه واقعی و ناب دینی، جوهر و خمیرمایه دین می‌داند. (جعفری، ۱۳۸۷: ۵۹) اسطوره پس از شرح چگونگی پیدایش عالم بر اساس تجلی قداست، الگوهای را مقرر می‌دارد که انسان در سراسر زندگی خود آنها را تکرار و تجدید کند بر این اساس اقتدا به الگوهای الهی پیام اسطوره است که پیام دین هم به شمار می‌آید. (همان، ۷۱) از نظر مصطفی ملکیان هم «یک ساحت دین ساحت میکروبیولوژیک آن یعنی اسطوره است. بنابراین نسبت اسطوره و دین به این حیث ممکن است نسبت جزء و کل باشد؛ یعنی اسطوره جزئی از کلی است که ما به آن نام دین می‌دهیم و بنابراین متدین همواره با بخشی از دین خود یعنی اسطوره مواجه می‌شود.» (ملکیان، ۱۳۹۰: ۲۹۳) در بینش اسطوره‌اندیشانه همه چیز بزرگ و بی‌همتا و متعالی است و تنها راه نجات آدمی هم تبعیت بی‌چون و چرا از دستورالعمل‌ها و مناسک آیینی است. هر پدیده و حتی شیء وقتی تحت بینش اسطوره‌ای قرار می‌گیرد، برخوردار از نمونه ازلی شده و بنابراین خصلت مقدس می‌یابد. (قاضی‌مرادی، ۱۳۹۰: ۲۱۳) خود شریعتی درباره نگاه ایده‌آلیستی‌اش می‌گوید: «من چنین می‌پندارم که متفکران درون‌گرا و نیز فردگرایان و نیز صوفیان با چنین تجربه‌ی عمیقی بوده است که می‌گفته‌اند صلح را و خوشبختی را و زیبایی و خیر را در درون خود برپا کن، در خود بیافرین؛ خود را چنان بساز تا جهان را پر از سعادت و جمال و آشتی و نیکی بینی. من نیز چنین گرایشی



داشتیم که اشراق را بهتر از عقل و دل را شریف‌تر از دماغ و درون را بزرگتر از بیرون می‌یابم و بخصوص که از واقعیت بیزارم و حقیقت را بالاتر- و هر چه متعالی‌تر دورتر- از آن می‌شناسم و «مُثل‌پرستم» و همواره عاشق آن مدینه فاضله و ابرمرد مُتلی و آن «نمی‌دانم کجایی» که هرچه هست، در آن، مطلق است.» (شریعتی، بی‌تا: ۱۲۷) بی‌شک تأملات نو و بسیار، در ضمن ذوق‌ورزی‌های خواسته و ناخواسته شاعرانه، این امکان را برای شریعتی فراهم ساخت که از لحنی صمیمانه و در مجموع مؤثر برای انتقال و نفوذ اندیشه‌اش بهره جوید. اما آرمان‌گرایی و شاید [آرمان‌پرستی‌ها] و آرزوهای دور و دراز وی نیز بسیار بود. تعدادی از انتقادهای بی‌غرضانه‌ای هم که به او می‌شود ناشی از همین دوری از واقع‌نگری است. (عابدی، ۱۳۷۷: ۱۷)

از دیگر ویژگی‌های اسطوره‌پردازی دکتر شریعتی این است که شخصیت‌ها و وقایع را به زمانی ازلی و ابدی پرتاب می‌کند و با این کار از همه آنها یک الگو و نمونه آیینی می‌سازد. او دو قطب سیاه و سفید و تاریک و روشن و ظلم و عدل را با تعبیرات گوناگون در متن به کار می‌گیرد و حوادث و شخصیت‌ها را بر محور این دو قطب ساماندهی می‌کند؛ به عبارتی او این دو قطب اسطوره‌ای را به عنوان کلان مفاهیم در نظر می‌گیرد و شخصیت‌های گوناگون تاریخی و باستانی را به سوی این دو مرکز می‌کشاند. «اسطوره برای شناخت جهان آن را زیر سلطه خدایان و شیاطین قرار می‌دهد؛ سپس از طریق اعمال آن و نسبت دادن هر واقعه‌ای به آنان، جهان را درک می‌کند.» (موقن، ۱۳۹۰: ۳۳۳) این خود نمودی از کهن‌الگوی تقابل خیر و شر است که به شکلی ناخودآگاهانه در تمام آثار دکتر شریعتی انعکاس یافته است. اسطوره از طریق برانگیختن عاطفه و احساس، مخاطب را مسحور خود می‌کند و پیچیدگی مسائل جهان را با منتسب کردن آنها به یکی از این دو قطب که منشأ و علت‌العلل این پیچیدگی‌هاست و فشرده کردن آن با انعکاس از طریق نمادهای اسطوره‌ای، به طرز عجیبی ساده می‌کند. یک علت این نوع نگاه، رویکرد و برخورد شریعتی از منظر دین با امور گوناگون است و چنانکه گفته شد دین همپوشانی‌ها و اشتراکات زیادی با اسطوره دارد تا جایی که

بعضی اسطوره و دین را یک چیز می‌دانند چنانکه در دین اسلام و زرتشتی همهٔ حوادث عالم و خوب و بد اعمال آدمیان به خدا و شیطان و اهورامزدا و اهریمن مربوط می‌گردد و گفتارها و دستورات‌شان که منشأش به زمانی ازلی و مقدس برمی‌گردد، نمونه و الگوی رفتار آدمیان قرار می‌گیرد. «من حاتم طائی‌ام. اشعب طماع نیستم؛ موسای چوپانم، قارون مالدار نیستم، ابراهیمم، نمرود نیستم. پیامبرم را نمی‌سوزانم، اسماعیل را ذبح می‌کنم. عیسی مسیح خود را بر بلندی جلیله به قربانی می‌آورم. خود را بر مناره معبدم به صلیب می‌کشم. قیصر خونخواره نیستم، یهودای خیانت‌پیشه نیستم. بودای بی‌پیمانم، بی‌پیوندم. رهایم کن. آزادم کن. آهنگ طور سینا دارم. این کفش‌ها را از پایم برکن، عزم معراج دارم؛ این سوزن را از جامه‌ام به در آر. ای یار غار!» (شریعتی، بی‌تا: ۲۳۵)

علت دیگر این دو قطبی دیدن امور عالم، نگاه مارکسیستی و سوسیالیستی شریعتی به تاریخ و جامعه است. اندیشه مارکسیستی که سویهٔ ایدئولوژیک و مکتبی دارد و مطلق‌گرایانه‌تر به امور جهان نگاه می‌کند و تاریخ را عرصه درگیری پرولتاریا و بورژوا می‌بیند، نزدیکی و همسانی بیشتری از لحاظ کلی‌بینی، با اسطوره دارد. ساختار مارکسیسم و کمونیسم، به آسانی در یکی از کهن‌ترین انگاره‌های اسطوره‌ای - نبرد نیکی و بدی، تاریکی و روشنی - جا می‌افتد، دینامیزم خود را از نشانه‌های آشنای همین اسطوره می‌گیرد و با یگانه‌پنداری پرولتاریا با نیروهای خیر، پیروزی نهایی آن را در نبرد نوید می‌دهد. (یاوری، ۱۳۸۸: ۲۲۸) این در حالی است که شریعتی به اندیشه دموکراتیک و لیبرال که نسبت به اندیشه مارکسیستی اهل تسامح است و از مطلق شدن گریز دارد، با ضدیت و دیدی منفی نگاه می‌کند.

یکی از ویژگی‌های کویر دکتر شریعتی که انعکاس مفاهیم اسطوره‌ای را در آن تقویت می‌کند و فضایی اسطوره‌ای و ازلی را در آن پدیدار می‌سازد، این است که در بسیاری از فصول کتاب وقتی می‌خواهد واقعه‌ای یا اندیشه‌ای یا یکی از آن تجربه‌های شخصی و انقلاب‌های درونی‌اش را بیان کند، فضا و مکانی را توصیف می‌کند که زمان و مکان وقوع حوادثش مشخص نیست؛ معلوم نیست کی و کجا



رخ داده است. همین بی‌مکانی و بی‌زمانی بستری بسیار مناسب و فضایی بیکران و نامحدود را برای پرورش و بازتاب مفاهیم و مضامین سیال و وسیع اسطوره فراهم آورده است.

اسطوره‌ها در دوره‌های گوناگون متناسب با مقتضیات زمانی و شرایط اجتماعی و تاریخی بازتولید و بازآفرینی می‌شوند. به نظر می‌رسد که اصلی‌ترین علتی که باعث شده که شریعتی برای بیان مفهوم بازگشت به خویشتن از اسطوره‌های کهن خصوصاً اساطیر دینی بهره بگیرد، جهت‌گیری در مقابل شبه‌مدرنیزاسیونی بوده است که در دوره رضاشاه و محمدرضا پهلوی در ایران اعمال گردید؛ مدرنیزاسیون صوری‌ای که چون با زیرساخت‌های سنتی و ساختارهای فکری و فرهنگی جامعه ایران سازگار نبود، به آشفتگی‌ها و نابسامانی‌ها دامن زد. بنابراین شریعتی با ارجاع به اسطوره‌های کهن بیزاری خود را از زمان حال نشان می‌دهد و وضعیت ایده‌آل را در گذشته‌ای دور می‌جوید که در آنجا انسان در پناه دین و معنویت در عصر طلایی‌اش به سر می‌برده است. به قول پل ریکور پاره‌ای وضعیت‌های محدود کننده چون جنگ، گناه و مرگ وجود دارند که در آنها فرد یا اجتماع، یک بحران وجودی بنیادین را تجربه می‌کند. در چنین لحظاتی کل جامعه زیر سؤال می‌رود. زیرا فقط هنگامیکه جامعه‌ای با ویرانی از خارج یا داخل تهدید می‌شود، ناگزیر از بازگشت به ریشه‌ها و سرچشمه‌های هویت خویش می‌گردد. یعنی به آن دسته از هسته‌های اسطوره‌ای باز می‌گردد که در نهایت کامل و تعیین‌کننده‌اش می‌کنند.» (ریکور، ۱۳۷۳: ۱۰۰) ارجاع به اسطوره‌های سنتی و قومی که از طریق نمادهای اسطوره‌ای خصوصاً در جوامعی مثل جامعه ایران که ریشه‌اش در سنت است، کارکرد مؤثری در خودشناسی دارد. «نقش و عملکرد مؤثر و عمیق نمادها در فرهنگ‌های کهن موجب می‌شود تا اتصال و پیوستگی فرهنگی و تداوم میراث‌ها صیانت شود و قلب هویت بتپد؛ چرا که نمادها اسناد و مدارک و پشتوانه فرهنگی و معنوی هستند و حیات و غنای معنوی هر فرهنگی ارتباطی تمام با زنده ماندن نمادها دارد.» (قبادی، ۱۳۸۶: ۸۸) علت دیگر بهره‌مندی از اسطوره در آثار دکتر شریعتی شکل مبهم، چندپهلوی و غیرصریح نمادهای اسطوره‌ای است که

بهترین ابزار برای مصون ماندن از برخوردهای حکومت و خفقان ایجاد شده از سوی شاهان پهلوی است که هرگونه انتقاد و اعتراضی را در نطفه خفه می‌کردند. علاوه بر این با نفوذ افکار غربی و دیدگاه‌های ماتریالیستی در روشنفکران و تحصیل‌کرده‌ها، نوعی بدبینی نسبت به گذشته فرهنگی ایران که یک فرهنگ دینی بر آن حاکم بوده به وجود آمد و بسیاری از موارث هویت‌بخش فرهنگی دستخوش فراموشی و بی‌اعتنایی شد. شریعتی با ترویج مفهوم بازگشت به خویشتن از طریق نمادهای اسطوره‌ای بومی و دینی، به نوعی اعتراض خود را در مقابل این وضعیت نشان می‌دهد و نقشی آگاهی‌بخش در معطوف کردن ذهن مردم ایران به گذشته فرهنگی ایران ایفا می‌کند.

نکته قابل ذکر دیگر در مورد عواملی که باعث شده که دکتر شریعتی اینگونه اسطوره‌ها را هنرمندانه به کار گیرد این است که شریعتی با آثار بزرگ ادبیات جهان آشنایی داشت و بسیاری از اسطوره‌های ملل مختلف جهان را می‌شناخت. علاوه بر این او شناخت و رویکردی علمی نسبت به اسطوره داشت و در فرانسه که یکی از مهمترین قطب‌های اسطوره‌شناسی جهان است با نظریات اسطوره‌شناسان بزرگ آشنا شده بود؛ چنانکه در لابلای نوشته‌هایش و از نحوه بهره‌گیری او از اسطوره، نگاه علمیش کاملاً مشهود است. همین عامل وسعت آگاهی‌ش نسبت به اسطوره‌های جهان و ارتباط آن با ادبیت و هنر به کمک استعداد و ذوق هنری کم‌بديل او، باعث شده است که با انعکاس هنرمندانه اسطوره‌های مختلف از سراسر جهان، تنوع و رنگارنگی و وسعت بی‌پایانی به نوشته‌هایش ببخشد و لایه‌های معنایی اثرش مرز زمان و مکان را درنوردد و به پهنه‌ی بشریت گسترش یابد. در تاریخ ادبیات گذشته ایران نگاه علمی و دقیقی به اسطوره وجود نداشته و چون شاعران و نویسندگان شناختی از اسطوره و ظرفیت‌ها و قابلیت‌های آن برای ارتقای وجوه هنری و ادبی و معنایی اثر ادبی نداشته‌اند، اسطوره‌ها بیشتر به شکل تشبیهات و تلمیحات و استعاراتی سطحی و کم‌فروغ جلوه کرده است. در اروپا از زمان یونان باستان کسانی مانند اوهمر و افلاطون تا قرن هجدهم و زمان معاصر که زبان‌شناسان و دین‌پژوهان و مردم‌شناسان و... به مطالعه درباره اسطوره

پرداخته‌اند، نگاهی دقیق و علمی نسبت به اسطوره داشته‌اند و نویسندگان و شاعران در هر دوره با شناختی که از اسطوره و قابلیت‌های آن پیدا کرده‌اند، از آن برای ارتقا سطوح هنری و معنایی آثارشان بهره گرفته‌اند.

### شیوه‌های اسطوره‌پردازی شریعتی

یکی از شگردهای دکتر شریعتی برای دادن بعدی اسطوره‌ای و فرازمانی به اندیشه‌ها و مفاهیمی که مطرح می‌کند این است که گاهی او یکی از تجربیات شخصی و حالات درونی‌اش را بیان می‌کند و برای کشاندن آن به فضای ازلی و بیکران اسطوره، تعدادی از حوادث و شخصیت‌های اسطوره‌ای را از اساطیر دینی و غیر دینی فرهنگ‌ها و اقوام گوناگون جهان از روزگاران گذشته تا به اکنون ذکر می‌کند و با این کار آن اندیشه و تجربه‌ی درونی‌اش را پدیده‌ای قدسی و زمان و مکان‌گریز و محدودیت‌ناپذیر جلوه می‌دهد. به گفته فرهاد ساسانی «آنچه به متن کویر جاودانگی می‌بخشد و آن را «بی‌تاریخ» اما نه «ناتاریخ» می‌کند، جدا کردن تمام مکان‌ها و زمان‌های مشخص و واقعی در متن از آن مکان‌ها و زمان‌های خاصشان است. به عبارت دیگر، مرجع و مصداق کویر و روستای مزینان مشخص است؛ اما در اینجا بی‌تاریخ و بی‌مکان می‌شود.» (ساسانی، ۱۳۸۴: ۹۰) برای نمونه وقتی صحبت را به عید قربان و قربانی کردن می‌کشاند فوراً ذهنش به قربانی کردن نفس در برابر پروردگار معطوف می‌شود و برای اصیل و ذاتی جلوه دادن این پدیده درونی او نمونه‌هایی از اساطیر و مناسک اقوام گوناگون جهان ذکر می‌کند. «فردا عید قربان است. قربانی دومی آماده است. این ناقه پرواری خوش‌گوشت و خوش سر و گردن و بلندکوهان! من قابیل نیستم. فرزند هایلم. بهترین شتر گلهام را برای قربانی انتخاب کرده‌ام ... عید ایمن است. کار پرستیدن است. جشن عشق و جشن خون است ... قربان کردن عزیز است. فدا کردن همه چیز است...»

هر سال، مردم آمازون زیباترین دختران خوشبخت قبیله را برمی‌گزینند و آرایش می‌کنند و با شراب «سیم» مستش می‌کنند تا لذت فدا شدن در عشق، محو شدن در ایمان، غرق شدن در آمازون را در اوجش احساس کند... .

در چین، کشور عشق و آفتاب، در روز جشن عید قربان، معبود را، مظهر آسمان و خورشید را، از معبد آفتاب بیرون می‌آوردند تا چشم‌های تشنه و بیتاب نیایشگرانش با شراب مستی‌بخش دیدار او سیراب و آرام گردند. فدیة‌ی این دیدار، عزیزترین و زیباترین فرزند بود که مادر یا پدر، او را در زیر چرخ‌های ارابه‌ی معبود خویش می‌افکند، تا در آتشی که از له شدن فرزندش، پاره‌ی جگرش در دلش برپا می‌شود، ایمانش از زنگار هر هوایی، پیوند هر هوسی، رنگ هر شائبه‌ای پاک گردد و به اخلاص و به مطلق رسد... .

... و من آمده‌ام و اسماعیلیم را، تنها فرزندم را نیز آورده‌ام. و می‌دانی و می‌دانم که می‌دانی و می‌بینی که بهتر از این، گرانبهاتر از این نداشته‌م و گرنه دریغ نمی‌کردم. من هابیلیم. قابیل سودجوی و حسود و زبون نیستم.» (شریعی، بی‌تا: ۲۲۳-۲۲۴) یا در جایی دیگر برای اشاره به خاموش شدن چراغ معنویت و معرفت و زندانی شدن آدمی در کنج خراب‌آباد عالم از زمانی که از عالم ملکوتی و قدسی جدا شد، به دو اسطوره‌ی دینی و غیردینی اشاره می‌کند او ابولهب را که مظهر پلیدی و بدسرشتی است در کنار ماکیاولی که اسطوره قدرت‌طلبی و خشونت‌خواهی است، قرار می‌دهد تا ابعاد فاجعه را وسعت بخشد و به سراسر زندگی بشر در تمام ادوار تاریخ بکشانند. «ای جامه درپیچیده! برخیز و دست‌های پلید این ابی‌لهب بدنهاد را قطع کن و زنش را- که هیزم‌کش و آتش‌افروز جهنم اوست- بران. و این ماکیاولی بدگوهر کینه‌توز را که گرگ و روباه می‌زاید بکش. خود را از چنگ گرگ و معبد را از چنگ روباه برهان! ای امام زندانی! موعود منتظر محراب! مسیح مصلوب قیصر! نقاب سیاه تاریخ را از چهره راستینت برگیر.» (همان، ۲۴۴)

مهمترین انگاره‌ی کهن‌الگویی که در سرتاسر آثار دکتر شریعی مشاهده می‌شود مفهوم بازگشت به گذشته و بازگشت به خویشتن اصیل و بومی خود

است. تمام آثار دکتر شریعتی که به ظاهر پراکنده می‌نمایند در یک راستا و با معنای رمزی مشخصی نوشته شده‌اند. معنای رمزی آنها «بازگشت به خویشتن خویش»، «جویای حقیقت بودن» و «جویای معرفت و کمال انسانی بودن» است. (علوی مقدم و دیگران، ۱۳۹۰: ۳۱۳) مفهوم بازگشت به خویشتن در جای جای کویر به اشکال مختلف مطرح شده است و اصلی‌ترین موضوع انعکاس یافته در کویر همین است. برای نمونه همان فصل اول کویر را به عنوان نمادی از گذشته این سرزمین و یک مکان مقدس دور افتاده در مقابل شهر به عنوان نمادی از دنیای عاری از معنویت و انسانیت در نظر می‌گیرد؛ جایی که انوار معرفت الهی را باید از آنجا بازجست. کویر و شب‌های آن جایگاه خلوت و تنهایی انسان است و با وجود گذشت اعصار هنوز به کارت و عصمت خود را حفظ کرده است. خود او می‌گوید: «ما شرقی‌ها «گذشته‌پرستیم» نه «گذشته‌گرا» که برای ما صفت بی‌رمقی است و آنچه ما احساس می‌کنیم با آنچه اروپایی‌ها کلاسیسیم می‌نامند یکی نیست. از این است که همواره «دوران طلایی» ملت‌های ما همواره در گذشته قرار دارد. کجای گذشته؟ در دورترین اقصای تاریخ آنجا که جز افسانه و اساطیر از آن خاطره‌ای نداریم. و جز خیال را بدان سو راه نیست. در آن سوی شرق، چین، عصر طلایی‌اش دوران شاهان فوسه یانگ است و حتی کنفوسیوس هم از آن به حسرت یاد می‌کند ... ما خود در اوج تمدن اسلام و عظمت داریوش و کورش، از عصر طلایی جمشید یاد می‌کنیم.» (شریعتی، بی‌تا: ۱۲) از آنجا که خود شریعتی فردی دینمدار است که بهترین نسخه زندگی بشر را در دین جویی می‌داند آن گذشته طلایی را در اسلام آغازین یا در گذشته نامعلوم، مبهم و قدسی‌ای می‌جوید که هرچه هست در زمان حال از آن نشانی نیست. در اغلب جاهایی که از مفهوم بازگشت سخن می‌گوید تنها راه رهایی انسان را بازگشتن به سرچشمه‌های معنویت و رجوع به فطرت الهی می‌داند که در روزگار کنونی و با وجود سیطره عقل و علم، چراغش رو به خاموشی گراییده است. با رجوع به گذشته آغازین پاک و یاد آن «در عمل انسان هستی دنیوی تاریخی خود را که اکنون فرسایش یافته، برای ورود دوباره به هستی بی‌آلایش که به زمان آلوده نشده است، می‌کشد.»



(الیاده، ۱۳۸۱: ۵۸) انسان مدرن از زندگی فارغ از معنویت خود افسرده است و هرکس در این عالم به طریقی می‌خواهد آن را بیابد. به نظر یونگ آنچه انسان‌ها به ارث می‌برند کهن‌الگوها نیستند بلکه زمینه‌ها و استعداد ساختن اسطوره‌ها و نمادهای معنادار از تجربه‌ی عام زندگی هر فرد است. (مکاریک، ۱۳۸۸: ۴۰۲) بنابراین اسطوره‌ها نمود بیرونی این کهن‌الگوهای فراگیر و جاودانی هستند که به اشکال گوناگون بروز می‌یابند. شریعتی برای نشان دادن این تجربه کهن‌الگویی عام، اسطوره‌هایی را از سراسر جهان ذکر می‌کند که این کشش درونی بازگشت به گذشته‌ی ایده‌آل معنوی را در خود انعکاس داده‌اند. «تناقض پاسخ‌ها و تنوع و تضاد تجلی‌ها وحدت درد و نیاز را از چشم ما پوشیده ندارد! فریادهای مضطرب و پریشان گیلگمش در زیر آسمان سومر، تلاش‌های شکنجه‌آمیز بودا برای نجات از «کارما» و نیل به «نیروانا»، ناله‌های به درد آلوده‌ی علی در خلوت شب‌های خاموش نخلستان‌های حومه مدینه و نیز خشم عصیانی و مأیوس کامو و سارتر از «بلاغت و بی‌معنایی این عالم»، همه تجلیات گونه‌گون روح مضطرب انسانی است که خود را بر روی این خاک تنها و بیگانه می‌یابد و در زیر این سقف زندانی، و می‌داند که این خانه خانه او نیست.» (شریعتی، بی‌تا: ۳۰۷) یا در جایی که درباره‌ی تأثیر فرمان الهی مبنی بر هجرت از ناپاکی‌ها می‌گوید که این سخن همچون «آتش نرون نیست، آتش ابراهیم است. چه می‌گوییم. ارمغان عزیز پرومته‌ی در زنجیر است. پرومته! پیش‌آگاه! همسرشت «شمس» اما همسرنوشت کرکس، که پیش از انسان به آگاهی رسید، رب‌النوعی که آتش خدایان را، از آسمان پنهانی ربود و به زمین آورد و شب‌ها و زمستان‌های زندگی را به آتش کشید.» (همان، ۵۵)

از تمام اشکال و شیوه‌هایی که اسطوره‌ها در آثار ادبی منعکس می‌شوند بهترین و هنری‌ترین شیوه بازآفرینی‌های مبتنی بر ترکیب و انطباق‌های اساطیری است. (امامی، ۱۳۸۵: ۱۹۷) شریعتی برای بیان مهمترین مفهوم کهن‌الگویی بازتاب یافته در کویر یعنی مفهوم بازگشت به خویشتن، به شخصیت‌ها و حوادث و روایات اسطوره‌ای دینی و غیر دینی ملل مختلف در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون جهان، رجوع می‌کند و با بازآفرینی آنها به شکلی تلفیقی، فضای معنایی و

محتوایی اثرش را گسترش می‌بخشد و به بیکرانگی اساطیر می‌کشانند. «بازآفرینی اسطوره‌ای، مرزهای فرهنگی و باورداشتی را برمی‌دارد و در دنیای بدون مرز اسطوره همه جهان اساطیری را جولانگاه تخیل و خلاقیت خود می‌کند ... این کار کوششی برای امتداد بار عاطفی و دلالتی اسطوره به زمان حال و فراهم کردن زمینه‌هایی دوباره در مسیر بینش اساطیری است.» (همانجا) شریعتی این اسطوره‌ها را طوری در کنار هم قرار می‌دهد که در راستای بازتاب مفهوم مورد نظر او یعنی بازگشت به خویشتن عمل کنند. برای نمونه او در اینجا باز برای بیان کهن‌الگوی بازگشت به سراغ اساطیر یونان و اساطیر دینی اسلامی می‌رود. او رودی را به تصویر می‌کشد که بر اثر وزش باد آبش به دامان کوهستان رفته و در آنجا در برخورد با سرما و متراکم شدن در ابر به برف تبدیل شده است. زمستان را در آنجا دوام آورده و سختی و سرما را تحمل کرده و در بهار با تابش خورشید دوباره جانی گرفته و با گذر از داخل کوهها به مکان آغازینش یعنی دریای بیکران بازگشته است. او این رود را مثل انسانی قرار می‌دهد که از مأمن اصلی‌اش یعنی عالم قدسی اولیه جدا گشته و باید با تحمل ریاضت و مشقت دوباره خود را به آن خاستگاه آغازین برساند و برای بیان این مفهوم از اساطیر بهره می‌گیرد. «... و کوهها را و برج‌های استوار و پرهول قله‌ها را بر گردش کشیدند تا گرمای مهربان آفتاب و پرتو امیدبخش شمس به خلوت سرد و منجمدش راه نیابند. و پیام بهار هم‌ره پیک‌های نوازشگر و خیال‌انگیز نسیم، بر او گذر نکند و همچون پرومته، دژخیمان غربت و تنهایی و فراموشی را همدمش ساختند و کرکس جگرخوار را هم‌خانه‌اش کردند.

و چنین است علی‌رغم اراده زئوس (که به جای شمس به غضب تکیه زده است) و برخلاف همه خدایان جبون و چاپلوس، تنها دختران آکنائوس (آکنائوس الهه رودهاست و دخترانش رودهای جهان‌اند) بودند که به سراغ این تنهای بزرگ، زندانی پاکباز قله‌های کوهستان، پرومته، رفتند و به او پیغام همدردی همه رودها نواختند و امیدش دادند.

چرا از میان همه خدایان، دختران اکنائوس؟! پیداست، چه، این دختر زیبا و زلال اکنائوس است که سرنوشتی همانند پرومته در زنجیر دارد. هرکول در آن لحظه که از فراز کوهستان قفقاز می‌گذشت، کرکس را به تیر زد و پرومته را از زنجیر تنهایی و اسارت در غربت عبوس بی‌کس در سرزمین بی‌رحم سکاها، رهایی داد و اینجا سرانگشتان زرین و نوازشهای گرم دست‌های آفتاب است- این دلسوخته‌ی شیدای آسمان- که بر او طلوع می‌کند و بندهای زمستانی را از دست‌های دختر اکنائوس می‌گشاید. و او در زیر نوازشهای عاشقانه آفتاب، زندان سنگین انجمادش را رها می‌کند و از دل کوهستان سر می‌زند و دره‌ها را سرازیر می‌شود و دشت را هموار می‌گذرد، و سرشار از عصیان و خشم و شوق و فریاد و بیتابی‌های مستانه، خود را به دریایش، وطنش، سرمنزل نخستین و آخرینش: اکنائوس، می‌رساند.

و از این است که همه دختران اکنائوس را بر پشت زمین می‌بینیم، که دیوانه‌وار، به سوی اقیانوس، به سوی دریا، می‌شتابند، می‌گریزند. هرگز رودی به سوی کوهستان باز نمی‌گردد؛ که برای دختر اکنائوس، از اقیانوس به سوی کوهستان، بازگشت محال است.» (شریعتی، بی‌تا: ۲۰۱) شریعتی سپس روایت اسطوره را بر محور مضمون بازگشت به خویشتن ادامه می‌دهد تا به اینجا می‌رسد «[و اینک رود] در قلب دریا آرام یافته و با روح دریا درآمیخته و دریا شده است و دریای دریا شده است و «دریا را حس کرده است» و دریا او را «حس» کرده است، همچنان که حلاج خدا را حس کرد و سلمان محمد را و آن بیمار سوئدی یونگ را و یونگ بیمارش را و هیچ‌کس علی را و علی هیچ‌کس را.» (همان، ۲۰۲) جالب اینجاست که دکتر شریعتی معنای پنهانی این اسطوره را که یکی از حوادث عالم طبیعی یعنی بارش برف و جاری شدن رودها تا اتصال به دریا را به زبان اسطوره بیان می‌کند، در نظر داشته است. چون در یکی از تعاریف مشهور اسطوره، اسطوره داستانی است که حوادث عالم طبیعی را که برای بشر کهن شگفت‌انگیز بوده، با زبان تخیل توضیح می‌دهد و تبیین می‌کند. دکتر شریعتی با قلم سحرآمیز و با بیان ادبی و هنری کم‌نظیرش صورت‌ظاهری روایت اسطوره‌ای و



معنای پنهانی‌اش را هر دو با هم ترکیب می‌کند و در ادامه با اسطوره‌های دینی اسلامی همراه می‌سازد؛ البته او این تلفیق اسطوره‌های هنرمندانه را با مرکزیت دادن اسطوره‌های ذکر شده حول کهن‌الگوی بازگشت انجام می‌دهد؛ به عبارتی او اساطیر را در راستای مفهوم مورد نظرش جهت‌دهی می‌کند.

البته گاهی استفاده از اساطیر مثل موارد بالا چندان عمیق نیست و در حد یک تشبیه سطحی می‌ماند. برای نمونه در جایی تمثیل مرغی را می‌آورد که جوجه‌اش را با هزاران محبت بزرگ می‌کند و وقتی که کمی بزرگ شد او را از خود می‌راند. شریعتی در اینجا ذهنش معطوف به فلسفه‌ی قربانی کردن در راه معشوق و معبود می‌شود مانند ابراهیم (ع) که می‌خواست اسماعیل را قربانی کند. او در توصیف قساوت‌های مرغ از اسطوره‌ها برای ارائه تشبیه‌ی سطحی بهره می‌گیرد «گویی همان پرنده‌ی وحشی و سنگدلی است که چشم‌های آشیل را از کاسه درآورد و خورد. گویی یکی از همان پرندگان آسیکس است که در جهنم یونانیان؛ مأمور شکنجه انسان‌ها و غذایشان گوشت و پوست و چشم و گوش و بینی و لب و زبان مردم زنده است. رب‌النوع کینه‌توزی و خشونت و بی‌عاطفگی است در صورت یک پرنده!». (شریعتی، بی تا: ۱۷۴)

### نتیجه‌گیری

یکی از اصلی‌ترین علل جذابیت آثار شریعتی در بین مردم ایران وجوه ادبی و هنری آنهاست. این وجوه هنری بیش از همه در کویریات او مشهود است. چون محصول حالات بی‌خودی اوست که با استعدادی وافر و قلمی توانا و به مدد عنصر خیال‌پردازی، این دل‌نوشته‌های زیبا را خلق کرده است. یکی از مهمترین ویژگی‌های ادبی کویر دکتر شریعتی اسطوره‌پردازی‌های خلاقانه آن است. عوامل گوناگونی بستر ساز اسطوره‌پردازی شریعتی شده‌اند. برای نمونه زبان و سبک بیان دکتر شریعتی به گونه‌ای است که در آن بسامد صفات و جملات پرطمطراقی که مفاهیم را در اوج خود و به صورت کلان و مطلق می‌بینند، فراوان است؛ خصوصاً زمانی که سخن از شخصیت‌های اسطوره‌ای باشد. این خود به دلیل بینش ایده-

ال‌گرای اوست؛ بینش ایده‌آل‌گرای ایدئولوژیکی که همه چیز و همه کس را در نهایتِ پاکی و قداست یا خفت و حقارت می‌بیند. علاوه بر این تأثیر اندیشه‌های مارکسیستی بر او هم سبب شده که همه چیز را دو قطبی ببیند. چنانکه در یکی از تعاریف اسطوره گفته شد اسطوره همان ایدئولوژی است و مطلق‌بینی هم از ویژگی‌های یک بینش اسطوره‌اندیشانه. شریعتی اغلب در هنگام توصیف واقعه یا تجربه درونی‌ای، مکان و زمان را مشخص نمی‌کند و با آوردن شخصیت‌های اسطوره‌ای از فرهنگ‌های گوناگون عالم برای بیان یک اندیشه، آن اندیشه را بی‌تاریخ و ازلی نشان می‌دهد که این عامل هم خود شرایطی مناسب برای پرورش روایات و شخصیت‌های اسطوره‌ای فراهم کرده است. یکی دیگر از عللی که بسترساز ظهور اسطوره در کویر بوده این است که شریعتی متأثر از شرایط زمانی و موقعیت جامعه اسطوره‌ها را بازآفرینی کرده است. چون اسطوره از طریق نمادهای مبهم و چندپهلوی نمود می‌یابد، بهترین ابزار برای انتقاد از وضعیت نابسامان ایران در عصر اختناق‌آمیز پهلوی و شبه‌مدرنیزاسیون و عقل‌گرایی ماتریالیستی، طرح مفهوم بازگشت به خویشتن و توجه به موارث کهن دینی و فرهنگی، از طریق نمادهای اسطوره‌ای است.

مهمترین انگاره کهن‌الگویی در سراسر کویر مفهوم بازگشت است؛ بازگشت به خویشتن الهی و معنوی خود. از آنجا که کهن‌الگوها ساختارهای عام و همسانی در روان تک‌تک افراد بشری هستند که از طریق اسطوره‌های گوناگون بازنمود بیرونی پیدا می‌کنند، شریعتی برای بیان تجربه‌ی عام کهن‌الگویی بازگشت، اسطوره‌هایی را از فرهنگ‌ها و ملل گوناگون عالم ذکر می‌کند که یا معنای پنهانی و ژرف‌ساختی آنها بازگشت است یا شریعتی خود، به گونه‌ای این اساطیر را در کنار هم می‌چیند و تفسیر می‌کند که همه حول محور مفهوم بازگشت متمرکز شوند. با این کار او به شیوه‌ای هنرمندانه و با آگاهی از قابلیت‌های اسطوره در پربار کردن ادبیت آثار ادبی، بهترین شکل بازآفرینی اسطوره یعنی بازآفرینی مبتنی بر ترکیب و انطباق اساطیری را به کار گرفته است.



## پی‌نوشت

در این مقاله منظور از به کارگیری اصطلاح اسطوره‌ی اسلامی فی‌الواقع، قصص اسلامی است. قرآن کریم به خاطر مفاهیم متشابهی که از کاربرد اسطوره در ادیان شرک‌آلود پیش آمده بود، تعبیر قصص را جایگزین نموده است، زیرا باید تفاوتی میان اسطوره‌های راستین و اسطوره‌های بی پایه باشد که در این معنا تعبیر قصص بسیار بجاست. اما از آنجا که اصطلاح اسطوره، تعبیر شایع و رایجی است، در این مجال به کار گرفته شده است.

## منابع

- ۱- ارشاد، محمدرضا. (۱۳۸۹). *گستره اسطوره، «اسطوره‌اندیشی جماعت ما»* (گفتگو با حسن قاضی مرادی)، چاپ اول، تهران: نشر هرمس
- ۲- \_\_\_\_\_، *«اسطوره، قصه‌های رمزی و بعد شاعرانگی دین»* (گفتگو با مصطفی ملکیان)، چاپ اول، تهران: نشر هرمس
- ۳- \_\_\_\_\_، *«اسطوره، ایدئولوژی و روشنفکری ما»* (گفتگو با یدالله موقن)، چاپ اول، تهران: نشر هرمس
- ۴- الیاده، میرچا. (۱۳۸۱). *اسطوره، رؤیا، راز. ترجمه رؤیا منجم*. چاپ سوم. تهران: نشر علم.
- ۵- \_\_\_\_\_، (۱۳۶۲). *چشم‌اندازهای اسطوره*. ترجمه جلال ستاری، تهران: انتشارات توس
- ۶- امامی، نصرالله. (۱۳۸۵). *مبانی و روش‌های نقد ادبی*. چاپ سوم. تهران: انتشارات جامی
- ۷- بارت، رولان. (۱۳۷۳). *اسطوره امروز*. ترجمه شیرین‌دخت حقیقتیان. چاپ اول. تهران: نشر مرکز
- ۸- باستید، روزه. (۱۳۹۱). *دانش اساطیر*. ترجمه جلال ستاری. چاپ دوم. تهران: انتشارات توس
- ۹- جعفری، حسن. (۱۳۸۷). *«دین و اسطوره: بررسی فلسفی نظریه میرچا الیاده پیرامون اسطوره»*. نیمسالنامه تخصصی پژوهشنامه ادیان. سال دوم. شماره چهارم. صص ۴۷-۷۴
- ۱۰- خاوری، سیدخسرو و ژاله کهنمویی‌پور. (۱۳۸۹). *«نقد اسطوره‌ای و جایگاه آن در ادبیات تطبیقی»* فصلنامه پژوهش‌های زبان‌های خارجی، شماره ۵۷. بهار. صص ۴۱-۵۳
- ۱۱- روتون، کنت نولز. (۱۳۸۱). *اسطوره*. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور. چاپ دوم. تهران: نشر مرکز

- ۱۲- ریکور، پل. (۱۳۷۳). *زندگی در دنیای متن*. ترجمه بابک احمدی. تهران: نشر مرکز
- ۱۳- ساسانی، فرهاد. (۱۳۸۴). «بررسی ویژگی‌های سبکی کویر». پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۴۵ و ۴۶. صص ۸۳-۱۰۰
- ۱۴- سگال، آلن. (۱۳۸۹). *اسطوره*. ترجمه فریده فرنودفر. چاپ دوم. تهران: ناشر بصیرت
- ۱۵- شریعت رضوی، پوران. (۱۳۷۵). *طرحی از یک زندگی*. چاپ سوم. تهران: انتشارات چاپخش
- ۱۶- شریعتی، علی. کویر. بی نا. بی تا. بی جا
- ۱۷- عابدی، کامیار. (۱۳۷۷). «همسفر تاریخ، همنشین اساطیر». ادبیات و زبان‌ها. ادبستان فرهنگ و هنر. شماره ۵۵. صص ۱۵-۲۳
- ۱۸- علوی مقدم، مهیار و دیگران. (۱۳۹۱). «رمز در سه اثر نمادین شریعتی (کویر، هبوط، انسان)». ادبیات و زبان‌ها. ادبیات پایداری. سال سوم. شماره ۵ و ۶. صص ۳۱۶-۲۹۷
- ۱۹- قبادی، حسینعلی. (۱۳۸۶). *آیین آینه‌ها*. چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس
- ۲۰- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۰). «تأملی در نقش شریعتی در پیدایش و رواج سمبلیسم اجتماعی بدیع در عرصه شعر فارسی». مجموعه مقالات همایش بازشناسی اندیشه‌های شریعتی. به کوشش جواد میزبان. جلد ۳. چاپ اول. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد
- ۲۱- کهنمویی‌پور، ژاله. (۱۳۸۳). *اسطوره در عصر نو*. اسطوره و ادبیات. چاپ اول. تهران: انتشارات سمت
- ۲۲- مکاریک، ایرناریما. (۱۳۸۸). *دانشنامه نظریه‌های ادبی*. ترجمه محمد نبوی و مهران مهاجر. چاپ سوم. تهران: انتشارات آگاه
- ۲۳- یآوری، حورا. (۱۳۸۸). *داستان فارسی و سرگذشت مدرنیته در ایران؛ گفتارهایی در نقد ادبی، اسطوره‌های کهن و جهان مدرن* (گفتگوی محمدرضا ارشاد با حورا یآوری). چاپ اول. تهران: انتشارات سخن